

دکتر حمید وارسته*

یا حقّ

دکتر روشن ضمیر مرد اعتقاد بود

اعتقاد اگر در حیات پیاده نشود می‌میرد کما اینکه در اکثریت ما مردم اعتقاد مرده است زیرا در زندگی روزمره آنرا پیاده نکرده‌ایم ادعایش را داریم اما خود اعتقاد را نداریم.

اعتقاد مانند قانون می‌ماند قانون یک چیز مجرد نیست قانون حیات دارد و حیات قانون در اجرای این است و اگر اجرا نشود می‌میرد کما اینکه قانون اساسی ما در رابطه با بعضی از اصول آن چون اجرا نمی‌شود حیات ندارد. قرآن کتاب آسمانی ما در بسیاری از جهات در نزد بعضی از ما اجرا نمی‌شود و چون اجرا نمی‌شود حیات ندارد ژست قرائت قرآن بوسه بر قرآن را قویاً ما بعضی‌ها به نمایش می‌گذاریم اما عمل به مفاد آن پناه بر خدا.

* از یاران نزدیک شادروان، دکتر روشن ضمیر

سخن از اعتقاد است انسان حرمت کرامت عزت و احترامش به اعتقاد است کلمه مصطلح ایده‌تولوژی جامعیت کلمه اعتقاد را ندارد اعتقاد مطلقاً لفظ نیست اعتقاد یک عمل فیزیکی نیست اعتقاد از بستگان روح است اعتقاد مشغولیت دل است اعتقاد دل را به جوهر هستی گره زدن است.

فشرده و چکیده و در یک کپسول کوچولوی جا گرفته اعتقاد دینی ما لا اله الا الله است و می‌فرماید همین یک عبارت کوتاه رمز رستگاری ما است و براستی رمز رستگاری ما است رستگاری یعنی شکل مطلوب و ایده‌ال حیات انسان. در این عبارت موجز منجز و کوتاه یک دریا سخن هست یک دریا وظیفه و تکلیف هست این اعتقاد کلیدی ما است در اسلام اسلام در این یک عبارت کوتاه خلاصه می‌شود و پیشرفته‌ترین فکر است که به بشر القا می‌شود این ادعا را هیچ مذهب و دینی باین صراحت نکرده است و نشانه آخرین دین بودن اسلام هم به همین دلیل است زیرا این حرف آخر است یک عبارت رهائی‌بخش است اما چه سود که اکثریت ما این را در عمل پیاده نکرده‌ایم.

دکتر روشن ضمیر عارف بود عاشق بود عشق به الله چکیده وجودش بود او بخوبی دریافته بود که عشق در نظام کائنات مرکز دایره حرکت و حیات است. چه زیبا است انسان آلوده این عشق گردد چه زیبا است انسان گرفتار این عشق گردد چه زیبا است انسان مبتلا به این عشق گردد دکتر روشن ضمیر این چنین بود و اساساً جز ما انسانها همه موجودات عالم گرفتار این عشق هستند و در انسانها معدود و محصوراند این عاشقان دلبسته معبود.

دکتر روشن ضمیر همه وجودش پاسخ آرمانهایش بود همه وجودش تصویری از درونش و باطنش بود دکتر روشن ضمیر هم در گفتار و هم در کردار صادق و مخلص بود.

دکتر روشن ضمیر طفل مدرسه عشق بود اساساً دکتر روشن ضمیر طفل بود او طفل زاد طفل زیست و طفل رفت. سعادت بزرگی است که انسان تا پایان عمر طفل بماند طفل گناه نمی‌کند طفل حرف دلش با حرف زبانش یکی است طفل با هر چه رنگ و بوی دغل داشته باشد ناآشنا است طفل حرص و آز زندگی را مطلقاً ندارد به سفری می‌رفتم به نوه دوساله‌ام گفتم چه برایت بیاورم گفت یک مداد مادرش آنجا بود فوری پرید وسط حرف طفل و گفت مداد چیه بگو برایت لباس و کفش بیاورد.

معروف است می‌گویند طفل نماینده خدا است و راست هم گفته‌اند زیرا طفل همه خوبی‌ها را دارد و بدیها را مطلقاً ندارد.

دکتر روشن ضمیر براستی چنین حال و هوایی داشت.

دکتر روشن ضمیر عزلتی متفکرانه داشت عزلت باین معنی که زندگی پر از برخوردهای دیپلوماتیک را دوست نداشت اما همه ساعات و لحظه‌هایش با خواندن و نوشتن می‌گذشت. روشنفکری بود که یکدم توقف را تجربه نکرد.

دکتر روشن ضمیر براستی از راه تزکیه نفس و تصفیه باطن مستحق مواهب الهی بود او از هر خوی بدی بیرون و به هر خلق خوبی داخل بود. قوت حقیقی آدم در غلبه بر مشتهیات نفس است دکتر روشن ضمیر قهرمان بود در این مقوله.

دکتر روشن ضمیر رفت و از این پس صفایش را تنها در خاطره‌هایش باید جستجو کنیم اگر چه مردان خالص خدا مانند گلها و سبزه‌هائی می‌مانند که حتی اسم‌شان آدم را خوشحال می‌کند.

قلم دکتر روشن ضمیر نمونه‌ای از ادبیات بزرگ و پرشکوه کشور ما است ای وای دارم پراکنده می‌نویسم و از این شاخ به آن شاخ می‌برم ببخشید

مرا خواننده عزیز ولی در هر حال در محور نام و جلالت دکتر روشن ضمیر دور می‌زنم.

ادبیات واقعی باید همیشه با زندگی اجتماعی مردم پیوند داشته باشد. ارشاد و الهام و وظیفه یک نویسنده است نویسنده مخلص خود را می‌سوزاند و قلب دیگران را گرم می‌کند دکتر روشن ضمیر قلمش این چنین بود قوه تخیل در وی قوی و توانائی درک زمان و مشاهده آنرا بعنوان یک گذرگاه تاریخی الحق داشت.

انعکاس عمیق و صادقانه واقعیت جامعه را در ادبیات و در اثر فکری و قلمی یک نویسنده صادق می‌توان دید بدون اینکه طمطراق کلمات مغلق و توخالی آنرا بزرگ کرده باشد. اثرات قلمی دکتر روشن ضمیر را بردارید بخوانید آنگاه با این بنده حقیر خدا موافق خواهید بود.

سخن را کوتاه نمایم و از روح بزرگ دکتر روشن ضمیر اجازه بخواهم که این مختصر را در ذیل بهانه پایان عرایض قرار دهم.

درد ما انسانها از باکتریها و ویروسها نیست بخدا نیست درد ما از نداشتن اعتقاد است ما دل‌مان را و جان‌مان را به یک حقیقت مطلق پیوند نداده‌ایم بلای جان ما میکربها نیستند بلای جان ما خودخواهی‌ها است کینه و عداوتها است رشک و حسدها است بلای جان ما نداشتن محبت است.

شفای تو در ابتلای تو باشد به درد محبت دلا مبتلا شو

دکتر روشن ضمیر مبتلای این درد بود سایه رحمت خدا برای ابدنصیبش باد.